أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

درجلسۀ گذشته عرض شد که قاعدۀ لاحرج یك نظر به جنبۀ ارتكازی‌ دارد، البته در مورد لاضرر،‌ خب مسأله از این نقطۀ نظر، یك قدری‌ به جنبۀ عقلانی هم نظر داشت به جهت اینكه ضرری كه از ناحیۀ غیر به انسان برسد، نه از ناحیۀ شرع، آن ضرر خب عقلاً قبیح است و عقل مستقل است به قبح او از باب ظلم و می‌توانیم به این واسطه اگر هم ما قاعدۀ لاضرر نداشتیم این مسأله را ؟ كنیم. و اما از ناحیۀ شرع از باب اینكه هر فعلی را كه از ناحیۀ شارع به انسان تكلیف بشود یا نفی او مورد تكلیف قرار بگیرد، طبعاً در مقابل او یك مثوبه و یك جزایی هست كه می‌تواند آن را تدارك كند، لذا در بسیاری از احكام گرچه ضرر یك ضرر بدوی است ولكن وقتی به دقت تأمل كنیم می‌بینیم كه ضرری در كار نیست و همان جنبۀ كلی مسأله كه حالا یك نفعی دارد برای همه، یك نفع كلی،‌ یا آن تداركش است و همین طور یا جنبۀ معنوی قضیه، آن تدارك اوست و باعث می‌شود كه ضرری برحسب ظاهر به انسان نرسد یا اینكه اگر می‌رسد در آن دنیا تدارك بشود. اما در ناحیۀ حرج ما مطلب را به این كیفیت نداریم و حرج در مورد آن مواردی است كه از ناحیۀ شرع به مكلف وارد می‌شود البته اگر از ناحیۀ افراد به انسان وارد شود آن در تحت ضرر داخل می‌شود نه در تحت حرج كه عبارت است از سلب حقی یا سلب مالی یا سلب اختیاری، كه اینها همه مسائل، مسائل ضرری است و در تحت قاعدۀ لاضرر گنجانده می‌شود.

 بناءً علی هذا در قضیۀ حرج آن اشكال در این است كه ما آن مفهوم و مفاد این حرج را از ناحیۀ شرعی استدراج كنیم و بدانیم كه شرع در چه مواردی آمده آن حرج را به كاربرده و رفع حرجیت به چه معنایی است؟ این بسیار معنای مهمی است و تمام محور بحث روی این مسأله می‌گردد كه البته در لابلای بحثهای آینده هم به این قضیه اشاره می‌شود.

 بناءً علی هذا شارع - همان طوری كه دیروز عرض شد- این مسألۀ حرج را واگذار می‌كند به ارتكازات ذهنی مكلفین، در قضیۀ مراره یا فرض كنید كه من باب مثال در غیر از آن كه یعرف هذا و اشباهه من كتاب اللَه، ما جعل علیكم فی‌الدین من حرج، در اینجا شارع یك نظر تأسیسی ندارد در مسائل، بلكه در اینجا نظر شارع نظر حكایی و اشاری و رمزی است به مرتكزاتی كه افراد دارند در ذهن خودشان. حالا باید ببینیم كه این مسألۀ حرج، آیا بطوركلی منظور حرج نوعی است یا حرج، حرج شخصی است؟

 خب ما خیلی از احكام و تكالیف را داریم كه اینها بطور كلی جنبۀ حرجیت در آنها لحاظ شده، فرض كنید كه من باب مثال جهاد فی ‌سبیل اللَه یا صوم در سیف[(تابستان)]، یا طی طریق حج در صورتی كه خلاصه توأم با حرجیت و امثال ذلک باشد و بسیاری از احکام دیگر که در آن جنبۀ حرجیت آمده مثل عده برای زن كه سه تا طُهر باید در خانۀ شوهر باشد، از خانۀ شوهر بیرون نیاید، خب مثلاً فرض كنید كه این یك حكم حرجی است برای او. حالا در اینجا چطور می‌شود قضیه؟

 به لحاظ آنچه را كه ما در قاعدۀ لاضرر هم عرض كردیم، یك وقتی شارع یك نظر، نظر كلی دارد به مصالحی كه این مصالح برای او هست، یعنی جنبۀ مصلحت كلی در نظرش است كه با فوت آن مصلحت نه تنها منتی بر چیزی گذاشته نمی‌شود، بلكه یك مسأله‌ای من باب مثال بار می‌آید. فرض كنید كه خب قاعدۀ لاضرر، لاشك و لاشبهه كه این یک قاعدۀ امتنانی است - بر خلاف آنچه كه بعضی‌ها مطرح كرده بودند و جوابشان هم عرض شد- و همین طور قاعدۀ لاحرج، خب این قاعده، یک قاعدۀ امتنانی است و شكی در این نیست كه از احكام امتنانیه است و منتاً علی العباد در این جا جعل شده. بناءًعلی هذا اگر قرار باشد كه در بعضی از موارد رفع آن حكم و یا وضع آن حكم علی سبیل امتنان، موجب عدم امتنان بشود، یعنی این موجب مفسده‌ای بشود پس بنابراین رفع این، خودش مخالف با امتنان خواهد بود. مثلاً اگر ما از باب قاعدۀ لاضرر بخواهیم جهاد را برداریم، خب وقتی كه جهاد را برداریم، خب دشمن می‌آید مملكت را می‌گیرد، آن وقت زن و بچۀ ما را از بین می‌برد، خب این دیگر خلاف امتنان است

سوال: این اصلاً خودش ضرری است

جواب: بله؟

سوال: ضرر آن طرفش بیشتر است

جواب: خب بله، بله، ضرر آن طرفش بیشتر است، یعنی در اینجا اصلاً اگر این انجام نشود بطور كلی هدم اسلام لازم می‌آید، هدم مملكت لازم می‌آید.

سوال: یعنی وجود این قاعده بدتر از خودش است

جواب: بله، یعنی وضع قاعده موجب رفع قاعده خواهد شد، بله صحیح است همان طوری كه...، و این در خیلی از مسائل به همین كیفیت است.

حالا در قضیۀ حرج هم همین طور است. فرض كنید كه بسیاری از احكامی كه ما داریم اینها خودِ نفسش مشقت است، كلفت است. حج فرض كنید كه رفتنش بطور كلی، این خب ممكن است مشقت داشته باشد، همۀ افراد كه اینها با هواپیما و با دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت كه به مكه نمی‌روند، مكه واجب است بر هر فردی و بر هر شخصی ولو اینكه با ماشین باشد، ‌ولو اینكه با استر و قاطر باشد، ولو اینكه با وسیلۀ دیگری باشد، خب در طول این مسیر، ممكن است انسان به حرج بیفتد و امثال ذلك. خب این احكام را ما چه كنیم؟ یعنی اگر ما یك قواعد کلی داشته باشیم، یک احكام كلی داشته باشیم كه این احكام حرجی باشد پس بنابراین ما برای حرج باید چه مفهومی در نظر بگیریم؟ آیا قاعدۀ حرج تخصیص می‌خورد به این احكام؟ یعنی حرج عبارت است از رفع یك حكم كلی الا ما خرج بالدلیل، فرض كنید آن احكامی كه آن احكام، در نوعش حرج است، كه اگر این طور باشد منظور از حرج، می‌شود حرج نوعیه، حرج نوعیه، آن مرفوع است، یعنی اگر فرض كنید كه من باب مثال یك حكمی را شارع خودش وضع كرده باشد كه خود نفس آن حكم یك حرج نوعیه دارد، خب در اینجا دیگر ما نمی‌توانیم با قاعدۀ لاحرج بیاییم خود این حكم را برداریم، چون با رفع این حكم رفع اصل حكم در اینجا می‌شود.

 اگر ما بیاییم بگوئیم كه من باب مثال روزه در تابستان نیست، چون این برای عموم مردم حرجیت دارد، پس بنابراین اصلاً رفع حکم صوم در اینجا شده. یا فرض كنید ما بیائیم بگوئیم كه چون در جهاد ضرر است، پس بنابراین با قاعدۀ لاضرر بیائیم جهاد را برداریم، خب اصلاً اصل جهاد در آنجا برداشته می‌شود، جهاد كه نان و حلوا به انسان نمی‌دهند، تیر است، شمشیر است و نیزه و توپ و تفنگ و این چیزهاست دیگر، كشته شدن هست و تیر خوردن هست و مجروح شدن است و قطع عضو و امثال و ذلك.

 پس بنابراین در اینجا - اینطور آمدند بیان كردند- منظور از حرج عبارت است از حرج نوعیه، در آن احكامی كه نفس آن احكام، خودشان فی حد نفسه موجب حرج نیست. فرض كنید كه صوم در سیف[(تابستان)] این خودش، نفس او موجب حرج است. قاعدۀ حرج دیگر نمی‌آید این را بردارد. جهاد خودش موجب حرج است، دیگر قاعدۀ حرج نمی‌آید جهاد را بردارد. حج، تازه نه الان، در ازمنۀ سابقه كه شش ماه طول می‌كشید تا به حج برسند، در هر محله‌ای می‌گفتند یك حاجی هست، اینقدر[حاجی کم بود] می‌مردند وسط راه، چه می‌شدند، فلان می‌شدند، خیلی‌ها در همان حج می‌مردند و در همان جا هم دفنشان می‌كردند، آن وقت اصلِ این حكم اصلاً قاعدتاً برداشته می‌شود و بطور كلی اگر قرار باشد- این طبق قاعدۀ كلی هست در اینجا- اگر قرار باشد دو دلیلی در قبال همدیگر به نحوی باشند كه به یكی از اینها اگر بخواهد عمل بشود، لازمه‌اش این است كه هیچ گاه به آن دلیل دیگر عمل نشود، این دلیل بر این است كه هیچ وقت این دو تا با هم تعارض ندارند.

 مثلاً فرض كنید كه من باب مثال اگر قرار باشد كه ما بین قاعدۀ حرج، اینهایی كه می‌گویند نحوۀ بین قاعدۀ لاحرج و بین دلیل دیگر چگونه است، حالا راجع به قاعدۀ حرج عرض می کنیم خدمتتان، یا فرض كنید كه من باب مثال آن ادله‌ای كه در مورد نضع ماء بئر است و آن ادله‌ای كه دلالت می‌كند بر عدم تنجُّس فرض كنید كه من باب مثال كرّ، خب اگر فرض كنید كه الان شما بخواهید من باب مثال به این قاعدۀ عدم تنجُّس كرّ و عدم انفعال كرّ تمسك كنید اصلاً دیگر موردی برای ادلۀ نضع ماء بئر در اینجا نمی‌ماند چون ما من بئرٍ الا اینكه حداقل یك كرّ آب را دارد، پس بنابراین آن ادله می‌آید این ادله را تخصیص می‌زند و حاكم بر این ادله است نه اینكه این ادله بیاید آن ادله را حكومت كند پس بنابراین فتوای مرحوم علامۀ حلی بر این که و فی نجاسة ماء بئر تردد و این اختصاصش به آن جایی است كه بئر، مادون كرّ آب داشته باشد، این می‌توانیم بگوئیم كه خالی از تأمل نیست، به جهت اینكه اصلاً كل ادله می‌رود كنار و همین طور...

سوال: تخصیص بردار نیست، شما چطور تخصیص می‌زنید بئر را؟

جواب: نه، نضع ماء، نه ما با چیز

سوال: با یكی تخصیص بزنیم دیگری را

جواب: بله

سوال: آن وقت چطور ما بخواهیم آب چاه را تخصیص بزنیم؟

جواب: بگوئیم نضع ماء بئر در آنجایی است كه مادون كرّ است

سوال: خب همین، می‌گوییم كه ما من بئر الا...

جواب: بله، بله، همین، آن وقت این دیگر اختصاص پیدا می‌كند به یك موردی كه فرض كنید كه دریك میلیون چاه اگر یكدانه باشد.

سوال: خب آنقدر...

جواب: آن وقت همین، آهان، بله، آن وقت اینجا اشكال این است كه آیا این احادیثی كه این همه آمده، مال این یك مورد است؟ یعنی یا اصلاً مورد ندارد یا اینكه فرض كنید كه موردش نادر است بلكه اندر است، این دیگر اصلاً مورد ندارد، این همه ادله بیاید برای اینكه...! حضرت در مقام بیان، وقت زیادی نداشت كه این همه ادلۀ ماء بئر بیاید بیان كند، جایی كه فرض كنید كه در همۀ منازل مدینه نگاه بكنید درهمه‌اش حداقل [بئر آنها] به اندازۀ یك كرّ آب دارد، چطور حضرت می آید این را بیان می‌كند؟ خب این دلیل براین است كه...، یا با ادلۀ نضع ماء بئر ما ادلۀ عدم انفعال كرّ را آن وقت تخصیص بزنیم یا اینكه همان طوری كه بعداً عرض خواهیم كرد این مسأله در آنجایی است كه اصلاً مقام، مقام تخصیص نیست، بلكه مقام، مقام اختلاف موضوع هست كه حالا در این بحث بعدی كه بعد از این هست و می خواهم این را مطرح بكنم، این مسأله در آنجا می‌آید، خلاصه اگر دو دلیلی باشد كه این دو دلیل یكی ناظر بر دیگری باشد به نحوی كه اصلاً ‌موردی برای او باقی نمی‌ماند، این دلیل است بر اینكه هیچ وقت نمی‌تواند نظارت بر این داشته باشد به نحو حكومت یا به نحو ورود یا به نحو تخصیص، اصلاً نمی‌تواند یك همچنین جایی داشته باشد.

بناءً علی هذا بعضی‌ها آمده‌اند روی این حساب گفتند كه ادلۀ رفع حرج، منظور حرج نوعی است، در آن احكامی كه فی حد نفسه آن احكام، حرجی نیستند. فرض بكنید كه وضو، این وضو حرجی نیست. حالا اگر در فصل شتائی[(زمستانی)] واقع بشود كه بطور كلی نوعاً این موجب حرج بشود، آن وقت در اینجا قاعدۀ حرج این را فرض كنید كه من باب مثال برمی‌دارد، یا اینكه مثلاً فرض كنید اگر صوم در ایام سیف[(تابستان)] باشد كه بطور كلی نوعاً این حرجی است یعنی موجب حرج بشود، نه اینكه یك حرج عادی، یعنی افرادی كه دارای این بنیه هستند نتوانند این روزه را تحمل كنند، آن وقت قاعدۀ حرج می‌آید اینجا را برمی‌دارد

سوال: یعنی كلُّ شیءٍ بِحَسَبِه

جواب: بله، كلُّ شیءٍ بِحَسَبِه می شود.

 یك مطلبی در اینجا به نظر می‌رسد كه خب این مطلب در سایر جاها هم مورد ابتلاء هست و آن این است كه ما این اقسام كلی، همین نفس جهاد را ما در نظر می‌گیریم، یا صوم فی السیف كه برای عموم مردم این حالا فرض كنید كه من باب مثال بگوئیم كه حرجی نیست، این قاعدۀ حرج اینجا را نمی‌گیرد چون حرج منظور حرج نوعی است واینها، مطلب اولی كه به نظر می‌رسد در اینجا این است كه ما دو حكم داریم در زمینۀ عدم ضرر و عدم حرج:

 یك حكم اینكه اصلاً خود لسان دلیل حاكی است از اینكه این حكمی كه در اینجا برداشته می‌شود یا این حكمی كه در این زمینه جعل می‌شود به جهت منتاً علی العباد است و رفع حرج است ولو اینكه برای بعضی حرجی و ضرری نباشد، خب در اینجا در خود لسان دلیل جنبۀ كلیت حكم مورد لحاظ قرار گرفته، یعنی چون این حكم به نحو كلی، به نحو نوعیت در اینجا جنبۀ حرجی دارد، لذا برای آن افرادی هم كه حرجی نیست، این حكم برداشته می‌شود، یك وقتی این طور است، یك وقتی نه، ما می‌خواهیم حكم را از لاحرج استنباط كنیم، در لسان دلیل رفع حكم یا وضع حكم در اینجا نیامده و آنی كه ما درصددش هستیم در قاعدۀ لاحرج این است والا آن مورد نیست، آن مورد خود حكم در اینجا بیان شده، طبق لسان دلیل، حضرت یا حكم را برداشته یا وضع كرده، ولی آنی كه ما در [صددش] هستیم این است كه ما می‌خواهیم از لاحرجی كه دستِ ما هست، ما اصلاً رفع حكم یا وضع حكم كنیم. این مورد ابتلاء ما هست. پس بنابراین ما دیگر در اینجا نباید نظر كنیم بر اینكه ببینیم آیا من باب مثال شارع در اینجا نوعاً حرج را در نظر گرفته وحكم را برمی‌دارد، یا اینكه نه، حرج در اینجا منظور حرج شخصی است، یعنی هر شخصی به حسب خودش اگر در یك موردی دچار حرج شد، در آن مورد حكم برداشته می‌شود. وقتی كه ما نگاه كنیم به لسان دلیل، لاحرج، این امتنان دیگر معنا ندارد روی یك جنبۀ نوعیت و كلیت برود.

 امتنانی كه نوعاً من باب مثال در سیف برای عموم مردم هست حالا من باب مثال عموم دچار حرجیت نمی‌شوند این فرض كنید كه به منِ مریضی که دچار حرجیت می‌شوم چه مربوط است؟ حالا من سیف را كار ندارم، اصلاً در خود شتاء، اصلاً فرض می‌كنیم سیف ما یك سیفی است، در یك بلادی است كه آن بلاد فرض كنید كه بلاد حارّه نیستند، بلاد بارده هستند، در آنجا چه می‌فرمائید؟ صرف اینكه این حكم از نظر كلیت موجب حرج نیست این دلیل نمی‌شود كه برای یك فرد این حكم برداشته نشود. وقتی كه شما امتنان را از این متوجه می‌شوید وقتی كه ….. وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِي كٰانَتْ عَلَيْهِمْ …. ﴿الأعراف‌، ١٥٧﴾ را ما در اینجا ملاك قرار می‌دهیم، وقتی این روایات ماجعل علیكم فی‌الدین من حرج را ما در اینجا ملاك قرار می‌دهیم، آیاتی كه دلالت می‌كند اصلاً رفع حكم حرجی از باب امتنان است، معنا ندارد امتنان به یك طبیعت كلیه تعلق بگیرد، امتنان روی افراد خارجی به عنوان قضیۀ خارجی می رود نه به عنوان یك قضیۀ طبیعیه و قضیۀ حقیقیه، به عنوان یك قضیۀ خارجیۀ شخصیه همیشه امتنان مورد [لحاظ قرار می‌گیرد]...

... منت یعنی التفات مولا به یك شخص خاص، نه التفات مولا به جمیع به ما هو جمیع، به ما هو جمیع به من چه مربوط است؟ چون در اینجا كه به من منت نشده، به كل منت شده، صحت مزاج یك عده به منِ مریض چه ربطی دارد؟ فرض كنید كه ده نفر صحت مزاج دارند، به خاطر این ده نفر، منِ مریضی كه یازدهمین نفرم، به خاطر همۀ ما وجوب صوم جعل بشود، خب آن ده نفر مزاجشان سالم است، من كه مزاجم سالم نیست

سوال: هر دو موردش را ما در شرع داریم

جواب: بله؟

سوال: هم در شرع ... مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿المائدة، ٦﴾ لَيْسَ عَلَى اَلضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرْضىٰ وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ ... ﴿التوبة، ٩١﴾ وَ جٰاهِدُوا فِي اَللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اِجْتَبٰاكُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ ... ﴿الحج‌، ٧٨﴾ لَيْسَ عَلَى اَلْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ... ﴿النور، ٦١﴾ لَيْسَ عَلَى اَلْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرِيضِ حَرَجٌ... ﴿الفتح‌، ١٧﴾ را داریم هم آن ….. وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِي كٰانَتْ عَلَيْهِمْ …. وضع اصر از امت پیغمبر، مثلاً آن روزه‌ای كه بر امم سابقه وضع شده بود، او را بطور كلی برداشته...

جواب: آن جهت نوعیه دارد، حالا اگر یك كسی فرض كنید

سوال: هر دو موردش هست

جواب: حالا اگر فرض كنید یك كسی، نه، در آن روزه ها، روزۀ صمت و روزۀ وصال و این حرفها، اگر در آنها اصلاً حرجی برایش ندارد، هیچی، خیلی كیف هم می‌كند، باز در اینجا برداشته می‌شود، چرا؟ چون در اینجا جنبۀ نوعیت لحاظ شده. عرض كردم ما دو جور حكم داریم، یك حكمی كه در لسان خود حكم، رفع آن حكم مستند به حرج شده، ما به آن كار نداریم، آن جنبۀ نوعیت در آنجا آمده، یك وقتی در اینجا داریم كه ما می‌خواهیم اصلاً از خود قاعده، رفع حرج...

سوال: اینكه شما می‌فرمائید آن وقت منافات با امتنان دارد، می‌خواهم عرض كنم منافاتی ندارد

جواب: چرا، فرض كنید كه من باب مثال در...

سوال: گاهی اوقات[امتنان] نسبت به شخص است، گاهی اوقات نسبت به نوع است

جواب: همان، پس اینهایی كه می‌گویند قاعدۀ حرج در آن مواردی است كه حرج، حرج نوعی است، ما می‌گوئیم این مخالف با امتنان است، چون اصلاً مسألۀ امتنان به نوعیت برنمی‌گردد، الا در آن مواردی كه رفع حكم كلی شده به لحاظ نوعیت، فرض كنید كه صوم در ازمنۀ سابقه

سوال: ...؟

جواب: عبادات كه در ازمنۀ سابقه بوده كه حتماً باید در معبد خاص باشد، رفع قذارتی كه در ازمنۀ سابق بوده، این از باب حكم كلی برداشته شده، ممكن است حالا برای یك شخصی نه، فرض كنید كه من باب مثال، این منزلش جنب مسجد است، هیچ هم برایش حرجیت ندارد که نمازهای پنج گانه‌اش را در مسجد بخواند، تا اینكه یك شخصی که دوكیلومتر تا مسجد فاصله دارد، نه، برای اینكه جنب مسجد هم هست حكم برداشته می‌شود و رفعش به لحاظ جنبۀ كلیت است. امتنان كلی، این موجب رفع حكم كلی است ولی ما با این كاری نداریم، ما به این كار داریم که در آن احكامی كه اصلاً لسان دلیل درآنجا نیامده و ما با خود قاعدۀ لاحرج سر و كار داریم، خود قاعدۀ لاحرج برای ما چه را می رساند؟ آیا رفع حكم كلی را در ظرف امتنان كلی به لحاظ حرج نوعی برای ما می رساند یا نه، رفع حكم جزئی را برای شخص جزئی به لحاظ حرج جزئی برای امتنان جزئی، كدام را در اینجا برای ما می رساند؟

 ما می‌گوئیم كه در اینجا اگر مقصود از حرج یعرف هذا و اشباهه من كتاب اللَه ماجعل علیكم فی‌الدین من حرج، اگر منظور از حرج، حرج نوعی باشد، این مخالف با امتنان است، چون فرض كنید كه من باب مثال در سیف باید بگوئیم چون سیف برای اغلب افراد موجب حرج نمی‌شود پس برای صد نفر، در هزار نفر هم واجب است[که آن صد نفر] روزه بگیرند در حالی كه[این روزۀ در سیف] برای آنها[(این صد نفر)] موجب حرج می‌شود، چون منظور حرج نوعی است، خب این مخالف با امتنان است، آنهایی كه سالم هستند که منتی بر آنها نیست، اینهایی كه مریض هستند بدتر، ما باید توی سرشان این حكم وجوب روزه را قرار بدهیم! این كجایش پس امتنان است؟ پس اصلاً مسألۀ امتنان مسألۀ شخصی است، اصلاً مسأله، مسألۀ شخصی است، الا در آن مواردی كه به لحاظ كلی، شارع آن حكم را بردارد مثل حکم به روزۀ وصال و روزۀ صمت و عبادات در موارد خاصه و فلان و این موارد است.

بناءً علی هذا ما حتی در خود جهاد هم می‌توانیم تشكیك كنیم، در خود آن احكامی كه وضع آن احكام وضع حرجی است، ما می‌توانیم در آن هم تشكیك كنیم، در آنجا این طور بیان كنیم كه گرچه وضع خود آن حكم، آن وضعش وضع حرجی هست به لحاظ كلی ولی باز در اینجا ما نگاه به افراد می‌كنیم و جنبۀ خصوصی افراد در اینجا مورد لحاظ است. فرض كنید كه اگر یك خانواده من باب مثال چهار نفر هستند، حالا دو نفرشان بروند در جبهه شهید بشوند مهم نیست اما اگر فرض كنید كه یك خانواده است و نان آورش فقط همین یكی است یا اینكه اگر این یكی برود من باب مثال این یك مادری دارد، یك مریضی دارد، این مُمرِّض اوست و او[(آن شخص مریض)] از بین می‌رود،‌ ما نمی‌توانیم بگوئیم كه در اینجا حكم جهاد آمده، به صرف اینكه نفس حكم جهاد یك حكم حرجی است ظاهراً پس بنابراین همه را شارع استیعاب می‌كند، نه، در اینجا هم به لحاظ خود افراد، رده بندی و طبقه بندی می‌شود، سری اول آنهایی باید بروند كه فرض كنید من باب مثال زن و بچه ندارند،‌ سری دوم آنهایی که...، سری سوم...، و این[رده بندی] در همۀ موارد است. شما در قاعدۀ عدل هم همین كار را می‌كنید.

 در جنگ جمامه وقتی كه چهارصد نفر از آن قراء قرآن و این حرفها شهید شدند، رفتند و كشته شدند و این حرفها، دیگر امیرالمومنین علیه‌ السلام ممانعت كردند از اینكه قاریان قرآن به جنگ و این حرفها بروند، اگر بقیه هم بروند و كشته بشوند، دیگر اثری از قرآن باقی نمی‌ماند. یعنی در مسألۀ عدل اقتضاء نمی‌كند كه ما حكم را علی السویه بالنسبه به همه اجرا بكنیم بلكه بالنسبه به هر فردی با خصوصیات فردیه او باید در اینجا حكم جاری بشود، خصوصیاتش چگونه است؟ موقعیتش چگونه است؟ آیا از رفتنش چه مسائلی، چه عواقبی، چه چیزهایی نشأت می‌گیرد؟ بعد بالكلیه. بله در آنجایی كه زمینه ایجاب می‌كند كه همۀ افراد در جهاد شركت كنند، در موقعیت خطیر و ... ، وقتی که بیضۀ اسلام[(اساس اسلام)] بطور كلی در خطر است آنجا دیگر اقتضاء می کند همۀ افراد بروند، حتی زنها هم باید بروند، این لحاظها[(خصوصیات افراد و...)] دیگر در اینجا[(وقتی که اساس اسلام در خطر است)] نمی‌شود.

پس بنابراین اصلاً ما حرجیت نوعیه نداریم تا اینكه فرض كنید بخواهد حكم برداشته بشود یا حكم جعل بشود، این حرج یك جهت امتنانیه ای است كه از اصل و وضعش، وضع امتنان است و در ظرف امتنان و این باید مستقیماً به حرج شخصی بخورد نه به حرج نوعی، این یك.

 ثانیاً: این حرج به لحاظ جهت اتكاء و ارجاع بر ارتكازات عرفیه و آن جهت عرفیه‌ و عقلائیه‌ای كه در اینجا هست، در اینجا مقدار آن حرج هم باید لحاظ بشود كه آیا این حرجش بیشتر از آن است یا آن بیشتر از این است؟ در احكام، افراد بر طبق حرجی كه دارند، در اینجا طبقه بندی بشوند و حكم روی آنها بار بشود.

 این یك مسأله مربوط به مفهوم حرج كه آیا منظور، حرج نوعی است یا حرج شخصی؟ و عرض شد كه حرج نوعی هیچ ربطی به امتنان ندارد بلكه در اینجا منظور از حرج، فقط حرج شخصی است. بر این اساس باید ببینیم كه آیا نسبتِ بین ادلۀ حرج و بین سایر ادله به چه نسبت است؟ آیا نسبت، نسبت حكومت است یا نسبت، نسبت تخصیص است یا اصلاً هیچ كدام از این دو تا نیست؟

سوال: ...؟

جواب: عرض كردم در آنجا خود لسان دلیل ناظر بر حرجیت است، ما در آنجا كاری نداریم

سوال: ...؟

جواب: می‌دانم، می‌گویم وقتی كه اصل قاعده امتنانی شد، آن مواردیش كه در خود لسان دلیل اتكال برحرج شده، در آنجا كه بحثی نیست، آنجا هم شامل می‌شود افرادی را كه امتنانی دارد و هم غیر امتنانی. فرض كنید كه من باب مثال اگر صلاة واجب بود فقط در مسجد، آن وقت برای كسی كه سه كیلومتر تا مسجد فاصله دارد، این حرجی نیست؟ این حرجی است. آن وقت نسبت به یك كسی كه جار(همسایۀ) مسجد است، این حکم حرجی است؟ نه، این دیگر حرجی نیست، پایش را می‌گذارد می‌رود در مسجد، نمازش را می‌خواند دوباره بر می‌گردد در خانه. آن وقت این حكم حرجی، هم امتنان بالنسبه به آن است، هم نسبت به اینی كه اصلاً امتنانی نیست، این هم...

سوال: اینكه مثال غیر واقعی است، ولی مثال واقعی این است كه مثلاً اگر دست یك كسی نجس می‌شد در امت حضرت موسی، می‌برید آنجا را، ولی در امت حضرت رسول این به طور كلی چه برای ؟ چه برای ؟، این باید دستش را بشوید، پس این الان برداشته شده، ...

جواب: من می‌گویم ما یك مورد را پیدا می‌كنیم كه نسبت به یك نفر اصلاً حرج نیست، اصلاً یك نفر رژیم غذایی دارد و می‌خواهد فرض كنید كه من باب مثال روزه بگیرد، روزه وصال می‌خواهد بگیرد، دكتر هم به او گفته واجب است برای این رژیم غذایی روزه بگیری، آیا این می‌تواند روزه بگیرد یا نه؟ اینكه اصلاً دیگر حکم واجب است، اصلاً بالنسبه به این امتنان نیست، نه اینكه...

سوال: النادر کالمعدوم

جواب: بله؟

سوال: النادر کالمعدوم

جواب: نادر چی چیه آقا؟ این همه هستند

سوال: آن قدر احكام داریم كه حضرت برای یك نفر اصلاً حكم[را بیان فرمودند]

جواب: در هر صورت در آنجا هم امتنان است، امتنان، امتنان نوعی است نه امتنان شخصی. یعنی آنجا هم امتنان نوعی اصلاً معنا ندارد، امتنان رفته روی تك تك افراد، منتهی بالنسبه به این فرد هم حكم برداشته می‌شود نه امتناناً، نه، چون اصلاً امتنانی [در اینجا نیست.] منت یعنی چه؟ یعنی برداشتن بار، برداشتن مشقت، وقتی كه اصلاً دكتر به من گفته باید دو روز پشت سر هم چیزی نخوری، این دیگر اصلاً برداشتن معنا ندارد، درعین حال شارع می‌گوید باید روزه نگیری

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد